

عقل گرایان شیعی و نزاع با دیگر نحله‌ها  
شریعتمدار سید محمدرضا

### گروه سوم. فیلسوفان افراطی

سومین درگیری فکری امامان معصوم(ع) و شیعیان عقل گرا با منکران شریعت (فیلسوفان افراطی) بود. کسانی چون ابن ابی الاوجاء که با تأکید بر عقل، به انکار شریعت پرداختند و به خیال خود با استدلال عقلی گفتند که ما به شریعت نیازی نداریم؛ از جمله بحث‌های این گروه، بحث میان ابن ابی الاوجاء و امام صادق(ع) است. او از امام(ع) پرسید: اگر خدایی وجود دارد، چرا در پرده است؟ چه مانعی دارد که ظاهر شود و شخصاً مردم را به عبادت خود دعوت کند تا اختلافی نباشد؟ امام(ع) فرمودند: «چگونه خداوند در پرده است؟ خدایی که در بی قدرتی به تو توانایی بخشیده، نبود و تو را به وجود آورد؛ خرد بودی و بزرگت کرد؛ ناتوان بودی توانایت کرد و...»

باز ابن ابی الاوجاء می‌پرسد: دلیل برحدوث اجسام چیست؟ امام(ع) می‌فرماید: همه چیز با ضمیمه شدن با مشابه خود بزرگتر می‌شود. یک به علاوه یک می‌شود دو؛ بزرگ می‌شود. بنابر این، حالت اول از بین می‌رود، همان استدلال منطقی که می‌گوید: العالم متغیر و کل متغیر حادث، فالعالم حادث، مشابه همین استدلال است.

کسان دیگری هم بودند که می‌گفتند: ما با وجود عقل، به پیامبر(ص) نیازی نداریم، خدا به همه عقل داده، چه نیازی است که خدا به یک نفر از میان جمع برتری دهد و هدایت دیگران را به او بسپرد. می‌گفتند با بودن عقل در میان همه انسانها، معنا ندارد که یک نفر به دیگران برتری داشته باشد و دیگران را هدایت کند؛ بنابراین به پیامبر(ص) نیازی نداریم. نمونه این اتهامات به ابوبکر محمد رازی نسبت داده شده است؛ از جمله حاتم رازی. البته این دسته فلاسفه خدا را قبول داشتند؛ ولی درباره نیاز به پیامبران، برای فهم سعادت و تنظیم افعال انسان، اختلاف داشته‌اند. اگر چه مطالعه آثار به جا مانده از این فلاسفه، مشخص می‌کند که تا حدود زیادی انکار شریعت و پیامبران، تهمتی بوده که به این فلاسفه زده می‌شده است؛ چنان که شهید مطهری در کتاب «خدمات متقابل» از رازی دفاع می‌کند و وی را شیعه می‌داند.

به هر حال، به نظر می‌رسد که این نزاع‌ها در جهان اسلام صورت می‌گرفته است و این دسته فلاسفه، به عقلی خارج از این گفتمان نظر نداشته‌اند و عقل مورد نظر اینان نیز کم و بیش حول محور فهم سعادت انسان و تنظیم زندگی بر اساس عقل اسلامی بوده است.

برای مثال حلبی، مترجم معاصر کتاب «تہافت الفلاسفه» غزالی، در مقدمه‌ای برای کتاب می‌نویسد: "حق این است که عقل و دین هم در جوهر و هم در روش، با هم به اصطلاح علمای اصول، اختلاف مبنایی دارند... دین بر پایه وحی آسمانی آمده است؛ اما فلسفه بر عقل انسانی اعتماد دارد... طرز تعلیم فیلسوفان با انبیاء متفاوت...".

حلبی در ادامه به زحمات فلاسفه‌ای که در جمع میان این تلاش کرده‌اند، اشاره می‌کند و اخوان الصفا و فارابی را برای نمونه نام می‌برد.

در مقابل نگرش حلبی، علامه حسن زاده آملی در کتاب "قرآن، عرفان و برهان از هم جدایی ندارند"، می‌نویسد: "قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند؛ آری سخن راسخ در علم و جامع بین نظر و برهان و بین کشف و وجدان چنین است".

ملاصدرا را نیز در این فقره، کسانی را که بین حکمت و شریعت جدایی می‌افکنند، افرادی می‌داند که با تطابق میان احکام شرعی و براهین فلسفی شناخت ندارند. در دوره میانه، سنجستانی، فیلسوفی است که به افتراق فلسفه و شرع نظر داشته است؛ ولی این برداشت با نظریات دیگر سنجستانی همخوانی ندارد، زیرا اینان نو افلاطونی بودند و سعادت را در پیروی از حکیمی فرزانه می‌دانستند. البته این رشد نیز مردم را به عوام و خواص تقسیم می‌کند؛ به این معنی که خواص به وسیله فلسفه و عوام به وسیله شرع، به سعادت نایل می‌شوند.

این حیان توحیدی در «الامتاع و المؤمنسه»، پس از نام بردن نویسندگان رسائل اخوان الصفاء، با بدگویی از آنها می‌نویسد؛ آنها ادعا می‌کنند که شریعت به جهالت‌ها آلوده شده است و باید به وسیله فلسفه پاکیزه شود. اخوان الصفا خیال کرده‌اند، اگر فلسفه یونانی و شریعت منتظم شوند، کمال حاصل می‌شود؛ اما در این رسائل، خودشان اشتباه کرده‌اند. سجستانی در مورد آنها گفته که کار آنها بی‌فرجام است، زیرا قوی‌تر از آنها نتوانسته است، بین فلسفه و شریعت تطابق برقرار کند، زیرا شریعت از خداوند گرفته شده است که گاهی با عقل موافق و گاهی مخالف است. فارابی و پیروانش، هدف فلسفه و شریعت را یکی دانسته، مقام فیلسوف و نبی را در ریاست مدینه فاضله یکسان شمرده‌اند، حال آنکه سجستانی و ابن حیان از تضاد بین عقل و شرع و عدم سنخیت بین این دو نظر داده‌اند.

### انکار علوم نقلی از دیدگاه فلاسفه افراطی

برخورد فلاسفه افراطی با کلام و بحث درباره دین عجیب است، زیرا؛ آن همانند اهل ظاهر، خواهان انقیاد و تسلیم بدون تفکر و تأمل در مقابل وحی‌اند و با کلام رابطه خوبی ندارند و جدل در دین را بی‌فایده می‌دانند. اینان در دوره میانه، از معترضان به متکلمان بودند.

در حکایت شب چهلم از کتاب «الامتاع و المؤمنسه»، ابن حیان می‌نویسد: دین برای قبول و تسلیم و مبالغه در تعظیم آمده است و در آن برای چه و خیر و چگونگی راه ندارد؛ مگر به اندازه‌ای که اصلش را حفظ کند و عوارض سوء آن را بر طرف کند. از دیگر ایرادهای این دسته از فلاسفه بر متکلمان، درباره مسئله تکافیء ادله است. توحیدی در این باره می‌نویسد: ابوسلیمان گفت: و این هم چنین از شومی کلام و اشتباه متکلمان است که می‌گویند، تقلید در شیء جایز نیست و باید دلیل داشته باشد. سپس دلیل می‌آورند و نظرها مختلف می‌شود، سپس می‌گویند که ادله تکافیء هستند. اما در مقابل، فارابی در دو کتاب الملة و احصاء العلوم، در نزاع با تفکر بالا، به مشخص کردن فایده فقه و علم کلام می‌پردازد. وی این دو را در زمره علوم عملی می‌آورد و هدف کلام را ایجاد اطمینان به درستی رأیی می‌داند که باید به آن عمل شود. باید گفت راهی که سجستانی و توحیدی و پیروانش رفته‌اند، در نهایت به تعطیل عقل و نوعی منحط از ظاهرگرایی منتهی می‌شود. اینان، خواهان انقیاد و تسلیم مردم و حتی متفکران جامعه (فلاسفه) در برابر ظاهر شرع‌اند؛ بی آنکه حق سؤال داشته باشند. دانش سیاسی آنها، همان دانش سیاسی اهل ظاهر است؛ به همین دلیل فارابی، ابن سینا و بسیاری فلاسفه مسلمان در برابر آنها موضع‌گیری کرده‌اند.

### انکار وحی در دیدگاه فلاسفه افراطی

به بعضی فیلسوفان افراطی دوره میانه، علاوه بر انکار علوم دینی، انکار نبوت نیز نسبت داده شده است. محمد ابوبکر زکریای رازی (۲۵۱ - ۳۱۳) و ابن راوندی (۲۱۵ - ۲۹۸) و برخی از این دسته شمرده شده‌اند. از دیدگاه اینان، عقل برای تدبیر امور و نیل به سعادت کافی است و به وحی و دستورات شرع نیازی نداریم.

### ابن راوندی

مخالفان وی، او را ملحد نامیده‌اند. ابن خیاط معتزلی در عنوان کتابی که به رد دیدگاه‌های او پرداخته است، این واژه را به کار برده است. عنوان کتاب چنین است: «کتاب الانتصار و الرد علی ابن الراوندی الملحد». هم چنین اشعری (۲۶۰ - ۳۳۰ ه) در کتاب الفصول خود که به رد ملحدان و از دین خارج شدگان اختصاص دارد، به شرح نظریات فلاسفه، طبیعیون و دهریون پرداخته و به دیدگاه‌های اینان اشاراتی کرده است.

آنچه از مخالفان ابن راوندی درباره افکار او به دست می‌آید، چنین است که او، وحی و معجزات انبیا را در مقابل عقل، تضعیف کرده است. عقل انسان را برای شناخت خیر و شر کافی دانسته است و نیازی به وحی نمی‌بیند؛ به طور خلاصه، او می‌گوید در قلمرو عقل عملی، اگر دستورات پیامبر با عقل موافقت داشته باشد، چون ما آن را با عقل خود فهمیدیم، نیازی به آن نداریم و اگر با دستورات عقل عملی مخالف باشد، چون ما به عقل اصالت می‌دهیم، با آن نبی مخالفیم، پس چه نیازی به پیامبر داریم؟ فارابی

در جواب این شبهه، دستورات عقل را کلی و دستورات شرع را ناظر به جزئیات می‌داند. جزئیاتی که عقل، آنها را به صورت کلی بیان می‌کند.

با بررسی اجمالی کتاب «الانتصار»، چنین به نظر می‌آید که تقریباً ثلث کتاب درباره امامت و رد نظریات شیعه است. بنابراین سخن شهید مطهری در کتاب «خدمات متقابل» در این باره، صحیح است که حملات علیه رازی و امثال او به دلیل تشیع ایشان است.

### ابوالعلاء معری (۲۶۲ - ۴۲۹ ه.ق)

محمد عبد الرحمن مرحبا در کتاب خطاب الفلاسفة العربیة الاسلامیة» او را از فلاسفه دوره میانه محسوب کرده که عقایدی چون اعتقاد به خداوند، انکار رسل، حرمت کشتن و تلف کردن حیوانات، و خودداری از خوردن گوشت حیوانات را به او نسبت داده‌اند. اما به نظر می‌رسد { معری از فلاسفه نباشد و غیر از عبد الرحمن مرحبا، کسی او را از فلاسفه ندانسته است. شاید علت در روش معری است که به استدلال عقلی نپرداخته و بیشتر به شعر و ادبیات و تخیلات پرداخته است.

### زکریای رازی (۲۵۰ - ۳۱۲ ه.ق)

رازی از بزرگ‌ترین پزشکان دوره میانه است و وی که از پیروان تجربه و استقراء بوده، در فلسفه خود، امکان سازش فلسفه را با دین منکر شده و عقل را برتر از وحی شمرده است. در دیدگاه رازی، همه انسان‌ها برابرند و ادعای انبیا مبنی بر برتری روحانی و عقلی بر دیگران بی دلیل است. در تعالیم ادیان مختلف در نیل به حقیقت مغایرت وجود داد و در نتیجه موجب تعصبات بی‌جا و جنگ فرقه‌ها علیه یکدیگر می‌شود. رازی صحف الهی را نوشته انبیا می‌داند و نوشته‌های فلاسفه‌ای چون افلاطون، ارسطو و سقراط و اقلیدس را برای بشر مفیدتر از این صحف معرفی می‌کند.

### سه دلیل رازی برای رد نبوت

م.م شریف در کتاب "تاریخ فلسفه در اسلام"، برای رد نبوت سه دلیل رازی را یادآور می‌شود:

۱. برای تمییز میان خیر و شر و سودمند و زیان آور بودن، عقل انسان کفایت می‌کند و تنها به کمک عقل سلیم می‌توانیم خداوند را بشناسیم، پس چه احتیاجی به رسل داریم؟

۲. اینکه برخی مردم بر دیگران برتری داده شده‌اند، بی معنی است؛ خدا را تنها به کمک عقل می‌توانیم بشناسیم که در همه برابر است و اختلاف مردم ناشی از شیوه آموزش آنهاست، نه در عقل آنها.

۳. پیامبران یکدیگر را نقض می‌کنند؛ حال اگر همه پیامبران از طرف خدا هستند، علت تناقض چیست؟

برای نمونه به نظرات عامری و ابن سینا (۳۷۰ - ۴۲۸ ه.ق) درباره او اشاره می‌کنیم. عامری در کتاب «الامد علی الابد»

می‌نویسد: «عجب از اهل زمان ماست که هر که کتاب اقلیدس را خوانده و اصول منطق را فرا گرفته است، حکیم دانسته‌اند؛ گر چه علوم را نفهمیده باشد؛ تا جایی که رازی را به دلیل مهارت در طب حکیم خوانده‌اند، در حالی که وی با رأی به قدمای پنج گانه و ارواح فاسده به هذیان گویی پرداخته است».

ابن سینا نیز در پاسخ سؤال بیرونی درباره آرای رازی می‌نویسد: «گویی تو این اعتراض را از رازی آن متکلف فضولی گرفته‌ای که بر الهیات شرح نوشت و از حد خود تجاوز کرد و نظر در شیشه‌های بول بیمارستان فرو گذاشت. لاجرم خود را رسوا کرد و جهل و نادانی خود را آشکار کرد».

فارابی نیز در کتاب فی الرد علی الرازی فی علم الهی، علیه وی موضع گرفته است. موج مخالفت‌ها با رازی، در زمان زندگی وی چنان بود که وی را به دفاع از خود مجبور کرد و کتابی با نام «السیره الفلسفیه» تألیف کرد که در آن به زحمات خویش در راه کسب دانش اشاره کرده است تا خود را شایسته عنوان فیلسوف قرار دهد.

شهید مطهری هنگام ذکر طبقات فلاسفه و اهل حکمت، رازی در طبقه سوم ذکر کرده و به دفاع از وی پرداخته است. مطهری این افکار را منسوب به او می‌داند، زیرا رازی شیعی مذهب بوده است. مطهری در ادامه می‌گوید که رازی در ستیز با متنبیان، یعنی مدعیان دروغین نبوت بوده و منکر پیامبران الهی نبوده است. نتیجه اینکه، فلاسفه مسلمان به عقل برای نیل به سعادت و تضاد شناخت عقلی با معارف بسنده کرده‌اند و با وحی الهی در ستیز در آمدند. آنان با سلاح عقل به جنگ این گونه افکار رفته و عقل را به گونه‌ای معنا کردند که علوم و معارف وحیانی هم در حیطه آن باشد و در منظومه فکری فلسفی آنها، وحی جایگاهی متناسب با سایر عناصر عقلی، در نیل به سعادت عقلانی داشته است.

### خاتمه

آنچه آمد مختصری از نزاع‌های فکری میان مکتب عقلی شیعیان با دیگر گروه‌های فکری در جریان بوده است؛ ناگفته نماند که به واسطه همین مناظره‌های فکری علم و دانش عقلی در جهان اسلام رشد کرده است. آقای دینانی در کتاب خود تحت عنوان «ماجرای فکر فلسفی» استدلال می‌کند که همین بحث‌ها موجب رشد فلسفه شد، این نزاع‌ها موجب شد که حقانیت شیعه به اثبات برسد، یعنی اگر این مجادلات فکری نبود، حقانیت مذهب شیعه مشخص نمی‌شد و مذهب عقلی شیعه، مانند مکتب معتزلی یا بسیاری مکاتب فکری از بین می‌رفت و صحبتی از آن نمی‌شد. امام صادق(ع) و سایر امامان معصوم(ع)، به بحث و استدلال عقلی می‌پرداختند و با حربه عقلی منطق را با منطق، کلام را با کلام و فقه را با دیدگاه فقهی خود پاسخ می‌دادند. این مسئله موجب رشد و اعتلای مذهب شیعه بوده، در نتیجه باعث شاخص شدن ایران از نظر علوم عقلی در کل منطقه شده است و بقیه مسلمانان چون دیدگاه ظاهرگرایانه دارند، به همین دلیل بزرگان شیعه در طول تاریخ می‌درخشند و بزرگان اهل سنت و کسانی که در علم پیشرفت کرده‌اند، خود به عقل‌گرایی معصومان(ع) در همه موارد اعتراف کردند و نتوانستند استدلال‌ات آنها را بپوشانند، چنان که به گفته ابوحنیفه، «ما رأیت افقه من جعفر صادق(ع)» یا دیگران، از جمله مالک بن انس نیز در مورد امام صادق(ع) مطالبی گفته‌اند.